

الباب الثالث من الواحد الثامن في ان بعد ظهور كل شيء...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الثالث من الواحد الثامن في ان بعد ظهور كل شيء
هالك الا وجهه في يوم القيمة فرض على كل نفس ان
يستغفر من شجرة الالهية بنفسه لا بغيره الا له عذر حقيقي
لا يمكن له ان يحضر بنفسه و يستغفر منه سواء ان يجيبه
بكلامه او بخطه و الا يستغفر عن الله بسبب آخر من الخط
و غيره.

ملخص این باب آنکه لابد يوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهر اگر چه برضای فؤاد نمیتوان در حق
مؤمنین بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد ﴿کل شیء هالک الا وجهه﴾ لعل کل مراقب باشند و در آن
یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل نشود اثبات ایشان بنفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود باثبات ولی
از آنجائی که این خالق مدهوش همیشه لا یشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و
قیامت را بر پا فرماید و چنین کلمه که اشد از هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای
نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر
شوند بعد از علم بنزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه مبدل فرماید



ORIGINAL



AUDIO

هلاک را نجات که این است ثمره مشغول باعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل عمل خیر را کند باز از هالکین است الا آنکه راجع شود و بهمان قوی که هلاک گشته نجات یابد

اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می بینی که کینونیات و کل اعمال بضر ب الله تمام شده که اگر آروز کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیگذاشت زیرا که وجودی که هلاک شده عند الله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد اولوالعلم اشد از ثمره آن است که بعین بینی ولی چون در عالم حدی نتوانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الا از مبدأ امر که اگر بعد از نزول این آیه بعمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدأ اخذ کنی اگر چه بیک کلمه "قد انجیناک" باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد

و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات میگردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشاره باشد و اگر کل ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمه هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر

و اگر بتوانی باسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحہ صبر کنی آن لمحہ قبض روح شوی در هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبدأ جاری گردد کلمه که بعد از موت تو در جنت باشی و نار تو مبدل بنور گردد و این اقرب از هر امری است که باقبال بآن کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بحسنه اگر چه رایحه جدیدی میوزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی

و هیچ امری مثل این از برای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و امکنة تو را محتجب نکند از مبدأ مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل آنکه در ماکو که محل ذل است بظاهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را

تصور کن وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول الله - صلی الله علیه و اله - در جبل مکه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کل اهل آن زمان در هالکین داخل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بگمان خود در دین خود عاملند

منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور "من یظهره الله" عامل باشند باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدأ امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده منتهی عمل که میکند نزد او و اولوالعلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند بقبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد

قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید نجات یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الا تا طلوع دیگر مثلا اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدأ جود نازل میفرمود "باذن الله قد انجیناک بعد ما اهلکاک فضلا من لدنا انا کما فاضلین" و بهمین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدأ ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و ما بینهما بل نزد هر شیئی ولی حال هم که نشد از فضل مبدأ منقوص نگشت شیئی بلکه آن نفس محروم ماند

و همچنین در ظهور "من یظهره الله" تصور کن و مراقب باش دقایق و ساعت یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب باعظم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کل لا شیئی شود چه ثمر محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا

قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا نزد استماع این کلمه آب میشدند و هرگز خطوط نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدأ نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که من عند الله هست زیرا که عجز کل را میرساند

و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در قرآن بحمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - و حروف حی آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور "من یظهره الله" و همچنین بین هر ظهوری را بما لا نهایه الی ما لا نهایه

و عبادیکه واقعا در ظل حروف وجه قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند ببرکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است در بیان و همچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظل حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت نجات مییابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بما لا نهایه الی ما لا نهایه

مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله حجتی است که کل ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقی نماید و بجزهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدل است بر ظهور او و آنوقت ظاهر میگردد "اعرفوا الله بالله" زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده "اعرفوا الله بحجته" بوده نه این است که در حین "اعرفوا الله بالله" حجت نباشد محتجب نگردی از مبدأ بلکه کور اینقدر ترقی میکند که مسبحین ملاً اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می شناسند بلکه حجت را باو میشناسند نه او را بحجت

و بدانکه معرفة الله در مقام "اعرفوا الله بالله" ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم بما يظهر من عند "واحد الاول" اذ کل لم یکن الا من تکثر ذلک "الواحد الاول" افلا تتقون

و مراد از تکثر تجلی او است باو در صقع او بنفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد متکثره شوند بلکه بهدایت واحد اول کل مهتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدین است بدین رسول الله - صلی الله علیه و اله - که اعلاى خلق است این است قصد از تکثر کل اعداد از واحد اول و لتتوکلن علی الله یوم القيمة لعلکم تفلحون

و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر میشود ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او مثمر شده و الا هیچ نبی مبعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده

و شبهه هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد آنرا ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله میدانند بطوری که در ما بین خود دارند هر کس بلسان خود

قدری تعقل نموده که امر بتوکل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر متبعین حروف واحد ولی بین که کل راجع میشود بنفس ظاهر در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقی هست مبدأ آن رسول الله - صلی الله علیه و اله - هست و حال آنکه الی ما لا نهیاه از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکلی الوف الوف میتوان بیان نمود و لتتوکلن علی الله ثم بالله و آیاته توقنون.

